

قتل نفس یا اضرار احدی حتی زدن یکے از خدمت خود را قادر نیست مادام کہ حکم قضائے  
 نشود هیچ سیاستی اجرا نگردد و آرسے ہر سال سہ کس واجب القتل را ہر گاہ بخوابد  
 شفاعت کند و نگذارد کہ بقتل رسانند یا اخراج البلد کنند میتواند و بعد از سلب  
 اختیار از پادشاہ قوائم سلطنت را بستہ امر مضبوط ساختند پادشاہ و امرا و رعایا  
 بدین نحو کہ ہر گاہ امر سے از امور عظیمہ اتفاق افتد مادام کہ این ستہ فرستہ  
 یکراستے نزنند آن کار صورت نگیرد و خانہ بسیار عالی در پای تخت بنا نمایند  
 و بشوری و خانہ مشورت موسوم ساختند و بر رعایای بلد و بلوک تمامی قلمرو  
 پیغام دادند کہ رعایای ہر شہر و قصبہ از جانب خود ہر کرا سزاوار دانستند  
 وکیل کنند کہ در پایہ سریر سلطنت حاضر باشد تا کار ہا بمشورت ہمگی انجام  
 یابند رعایا بدین گونه وکیل از جانب خود مقرر کنند کہ ہمہ در یکجا مجتمع شوند  
 بزرگان آن شہر یا آن دہ اسامی جمعے را کہ لیاقت این کار را دارند بہر او  
 عرض نمایند او ہر کرا بہ پسند و اسم او را در کاغذی نوشتہ دہد ہمہ را جمع نمایند  
 و حکم بر غالب کنند کسے را کہ اغلب رعایا پسندیدہ اند بآن کار مامور  
 سازند و بعد از سلطنت روانہ کنند و زیادہ بر ہفت سال این خدمت را  
 یکسے نگذارند بعد از انقضای ہفت سال دیگرے را معین کنند و ہر گاہ  
 امرے اتفاق افتد از جنگ یا صلح یا جماعتے یا امداد کسے بزرگ یا لشکر

طریقہ مشورت  
 در امور عظیمہ

و امثال ذلک وزیران مطلب را بپادشاه عرضه دارند پادشاه در روزی بیست  
 با حضار سران و سرکردگان و تمامی امرآخرد و بزرگ و وکلای رعایای جمیع  
 بلدان و قصبات در آن عالی خانه فرمان دهد و خود نیز در آن خانه رود و بجای بلند  
 که بجهت نشیمن او ساخته اند قرار گیرد و آن امر را از هر گلی سوال کند امر او و کلا هر که هر چه  
 بخاطر سد و صلاح مملکت را بدان داند در کاغذی نویسد پس همه را ملاحظه نمایند  
 و حکم بر غالب کنند و اگر نصف آن مردم بیک امی و نصفی دیگر را می علمند اندیشند  
 پادشاه مختار است بهر طرف که میل کند آن را بپسندیده است و دیگر کسی را  
 مجال تغییر و تبدیل نیست و حکمت درین کار اینست که هرگاه امری منفع شد هر چه  
 خرج آن کار شود رعایا از طیب خاطر دهند و عذریا دارند پادشاه و امر نیز بقدر  
 حصه خود در خرج آن کار دهد کم نندامد مختلف فیست که کسی بران ایستاد  
 نماید و بجهت پادشاه تعدد و نسا را جایز داشته اند اول یکی از دختران سلاطین را  
 با و منسوب کنند و بعد خود هر کس را بخواهد بگیرد و اولاد می که بهم رسند هر چه  
 از آن زن اولی باشد شایزاده و بجهت ایشان وجوه گران معین است و باقی  
 مثل سایر الناس اند بعد از بزرگ شدن خود مختار اند بعلم کوشند یا سپاهی شوند  
 یا صنعتی بیاموزند شنیدیم پادشاه حال را با زن اولی که دختر یکی از سلاطین است  
 علاقه مفراطی است و هر ساله از آن زن فرزندی بعمل آید از باب حل عقد

پادشاہ را از مقاربت با او مانع آمدند چه نقد و شاهزادگان موجب یا وقتی خرج  
از خزینہ و بیت المال است و ولایت عہد بعد از رحلت پادشاہ با کبر اولاد رسد  
و اگر اور در حیات پدر بمیرد بہ پسر اور رسد و اگر اور اولاد نباشد بہ برادر دیگر کہ بعد از  
اگر پادشاہ را اولاد ذکور نباشد بہ دختر اور رسد اما اولاد صبا یا بہر چند  
شاهزادہ باشند بسطنت نرسند و بعد از فوت آن دختر کہ سلطنت با او قرار یافته است  
حکمرانی بیکے از برادران پادشاہ سابق یا یکے از اولاد برادران اور رسد بشرطی کہ  
سعید است و بر عین پنج ارث پدر با کبر اولاد ذکور رسد و بر تقدیر فوت پسر  
بزرگ در زندگی پدر بہ پسر اور رسد و این در صورتیست کہ متوفی وصیت ناکر ذمہ پسر  
و اگر وصیت کند تمامی مال خود را مختارست بہر کس از اولاد یا اقوام یا بیگانگان کہ  
خواہد و وصیت کند بدان موجب بعمل آورند و گاہ باشد کہ تمام اموال خود را خیرات کند  
ورثہ را حرفی نیست و پدران ہر چه خرج اولاد خود کنند از روز ولادت تا ہر وقت  
کہ نخواہند از خوراک و پوشاک و خرج مکتب خانہ بعد از آنکہ پسر بحد رشد رسید  
و مکتبی پیدا کرد از وہ بازستانند و بسن ہشت سالگی کہ طفل رسید پدر یا مرنی او  
ہر کہ باشد بیت ہزار روپیہ بسر کار کپنی دہد و ہستہ عا چاگری اورانما  
کپنی بموجب چہار صد روپیہ شاہرہ اورا نوکر کند و بعد تکلیف کہ رسید  
بہر کاری از کار ہامی سرکاری کہ خواہ ہستہ اورا مامور کنند و بطرفی

بسمت امریکا یا هندوستان روانه سازند و او بجزو هر ذاتی مصدر خدمات شود  
 و برجاه و مواجب او بیفزاید تا بگورنری رسد و از آن بهم بالاتر رود و در سلک  
 امرای اعظام مسلک گردد و گاه باشد که در رتبه پادشاهان و گاه شریک سپهیم گردد  
 که در صف ایشان نشیند و آنچه حکمای حال درین ده دو از ده سال راه مفرجبت  
 واجب القتل پیدا کرده اند اینست که اگر پادشاه که برای او در عرض سال زیاده  
 از شش کس معاف نبود هر کس را بخوابد شفاعت کند مختارست یا سید  
 کس از معارف محضری نگارند و بران مهر کنند که وجود این شخص واجب القتل  
 در نظام عالم بهتر از آنست که بقصاص سد او نیز بخشیده شود و این هم که تمام  
 ارث پدر را در صورت عدم وصیت با کبر اولاد دهند و باقی المحرم سازند از آراسه  
 جدید است گویند منازعه از میان برادران مرتفع شود و پسر بزرگ صاحب مال  
 خطیر گردد و دیگران چشم از مال پدر که کوتاه کردند بفرکار خود افتند و باین  
 سبب خاندها برشته رمانند و بر باد نروند و دیگر از جمله قوانین عظیمه  
 وضع خانه عدالت است که بجهت رفع مناقشات و مخاصمات بین الناس  
 موضوع است و آن چنان است که در بلدان عظیمه و قریه مسجور بزرگ خانه  
 بنا کنند و بخانه عدالت موسوم سازند و چهار کس از حکمای دانشمند خدا ترس را  
 بجهت قنای و نوشتن سجلات و اجرا سے سیاست پادشاه معین کنند

رای حکمای حال  
 در باب واجب القتل

خانه عدالت

و ایشان را چه خوانند یعنی قاضی موجب هر قدر خود بخوانند از سر کار شاه ای  
 شاه بدرجهیم بفتح اول و سکون ثانی ۱۲  
 مضاعف مرحمت شود تا از کسی رشوت نگیرند و مادام الحیوة معزول نشوند مگر  
 اینکه از کسی رشوت گیرند یا بطرف دار در فتوی خیانت کنند آن زمان بر او اکتشاف شوند  
 و در آن خانه مکانی بر تر بطرز شاه نشین بجبت نشین ایشان سازند و چند کس  
 از فضلا می حکیم را که بزبان علمی آشنا باشند و بدست ایشان مقرر کنند و آنجا است  
 کونسل گویند و جمعی دیگر مردمان باهوش را که عالم باشند اغلب فرق باشند  
 زیر دست کونسلیان بگذارند و آن مردم را و کلا خوانند کسی را بر کسی او عا  
 یا مطالبه باشد در عدالت نزدیکی از و کلا رود و مطلب خود را اظهار کند  
 و بر طبق آن بپردازند که باشد بطریق خود قسم خورد و ضامن دهد که بر آن  
 شخص همت نکند و کیل ملاحظه کند اگر مدعی علیه از اشخاص معروف  
 و گمان فرار با و نمیرود خود با ورقه نویسد که فلان شخص این مبلغ را از تو  
 ادعا دارد و بمن اظهار کرده است خود با هم بفهمید تا بعدالت نرسد که با  
 بدنامی و ضرر طرفین است و اگر درین باب اجمال نمائی او بعدالت شکوه  
 کند و بر تو دادن رسد او اگر بادهی سازش کرد کوتاه شد و در صورت  
 بی اعتنائی و ازن شود و اگر مدعی علیه از معارف نیست و احتمال دارد  
 که بگیرد فی الفور مدعی و ازن دهند تا او را گرفتار کند و در این عبارت  
 بر وزن جاجین ۱۲

از کاغذی است که بران ادعای مدعی و مهر پادشاه انگلستان ثبت است چند کس  
از محصلان آن کاغذ را گیرند و نزد مدعی علیه روند و آنرا بنمایند بعد از دیدن آن دو آرزو  
ساعت اورا مهلت است که از سه کار یک کار کند یا ادای آنچه مدعی خواسته است  
یا ضامن معتبر متهم که در آن شهر خانه و ملکی داشته باشد و ضامن مضاعف آن مبلغ  
شود و یا بجهت خود و بقتید رضا شود و ضامن بجهت این است که مدعی علیه جواب  
خود را بقضاة عرض کند تا هر چه حکم کنند و نشود که در بین سوال جواب بگریزد  
و محصلان را حکم است که اگر آن شخص در حجره باشد و در بر سر او سبته یا اینکه در خلوت باشد  
که کسی از خدمت او از رفتن مانع شود صبر کنند تا از آن حجره خلوت برآید و اگر بر او ناگاه  
داخل شوند و او یکی یا دو تار اهلک کند یا زخم کاری زده شود آن شان بدست و از زبان  
نیست و بر جاسعنه که از قبل سلاطین این اطراف بوکالت در پایه سر پشته  
یا بدار الریاست مامورانند و ارتق ممنوع است چه ازین حرکات مردم بیگانه متوجه  
شوند و در انتظام ریاست تخلل پیدا آید و هر گاه مدعی علیه از بر آمدن و از  
مطلع شد و فرار کرده بملکت دیگر از فرق نصاری یا در هندوستان خود را یکی  
از قری رسانید که در آنجا فرقه دیگر از نصاری خانه و نشان داشته باشند و بایشان  
توسل جست یا در شهر خانه خود رفت و در به بست یا در صورت رسیدن و ارتق  
بقتید راضی شد و بجهت رفت دیگر کسی را بر او تسلط نیست روزهای کیشنه از آن ده

و از خانه خود بیرون برآید و بدستی معاملات خود پردازد و تا غروب آفتاب هر چه  
 خواهد کند و هر جا که خواهد رود و شام بخانه یا بان ده برگردد و مدت العمر اگر چنین کند  
 که بان ده یا در خانه خود که در بر روی او بسته باشد بماند و بجز یکشنبه بر نیاید احدی  
 بر او دستی نیست اگر همه صاحب مبلغ خطیر و بر قضاة تغلب و معلوم باشد چیزی نگیند  
 و در مجلس نیز هر چه خواهد کند معاملات و داد و ستد نماید و بعیش بگذراند تا خود او  
 حق مدعی نکند بزور از او نگیرد آرسه اگر مال او در جانی بدست مدعی افتد بعد از  
 اثبات که بنحایت مشکل است بحکم قضاة مستصرف شود و وجه این همه را گویند  
 که درینها اجرامی کار خلافت و مصالح عبادت و تغلب را ازین حدابی بیشتر نشاید  
 که بزندان یا بخانه بسته یا بکی از دیوهایت بماند و اجازت بر آمدن در روزگار  
 یکشنبه بجهت اینست که بکلی کار بر مردم تنگ نشود و برای اجرای امور و سرانجام  
 کار باراه مفرقی داشته باشند و وضع زندان خانه بدین نحو است که جانی است  
 بنحایت وسیع برگردان دیوارها بسیار بلند که با علی مرتبه بلند می ساندند  
 و بنیاد دیوارها را لب رسانده سنگ ساروج و سرب بالا آورده اند و از این  
 تا بالا تا کوه است همین نصب است و در اطراف آن صحن عمارت متعدد و المند  
 عالیه مشتمل بر باغچه و حوض خانه و غرفات بتکلف ساخته اند و اما کن تحتانی  
 وسیع نیز در داخل زبان اماکن عالیه و ادانی را بنحانهای تحتانی نگه دارند

زندان خانه

و از مردم متمول کرایه عمارت را گیرند و بر زندانیان این قدر گرفت و گیرست که بعد  
 از غروب آفتاب در بر روی ایشان بنهند و ~~صحنه~~ بکشایند هر که در اول وقت  
 قبل از غروب جمعی از سازنده و نوازنده و زنان رقصنده را بجائی که وارد طلب کنند  
 و در تمام شب سستی و عیش کوشند نگهبانان همه انگریز و روسی از او مرتبه بدل شوند  
 تا کسی با ایشان سازش نکند و اجانت این همه کارها بر زندانیان ازین سبب است  
 که بر ایشان تنگ نشود که خود را بمملکه اندازند و مفاسد عظیمه بر پا کنند  
 چه با این حال اکثری از مردم بقید راضی میشوند و خورسند بانند و رسم شفاعت بالمره  
 مفقود است و رئیس ازین امور خبری نیست که کسی نزد او شفیع شود امر با قضا  
 و در اینجا شفاعت راه نیست و خانه های دیگر برای محاکمات و اجرا سیاست  
 جزئی دارند که بمناسبت آن کار با سومی موسوم است بانضمام لفظ عدالت اما در آن  
 خانه های جزو و سایر بلدان سوای دارالسلطنت یا مقر ریاست عظمی مانند  
 کلکته رسم و آرن نیست جملاً متخاصمین هر یک یکی از وکلا و یکی از کونسلیان را  
 از جانب خود وکیل مختار کنند و مدعی او عالی که دارد بر نگارد و مدعی علیه  
 خانه خود جواب بنویسد باز مدعی جواب نوشته او را بنویسد و تا سه مرتبه از طرف  
 نوشته شود تا هر که هر چه رد و قرح یا طریقه اثباتی باشد بر نگارد و هر کس وکیل خود  
 و هر وکیل بعد از حکم و اصلاح بکونسلیان بگذرانند که او بحضور قضاة مراتب را

طریقه نفستگوی  
 متخاصمین



عرضه دارد تا هر چه مقرون به دل و داد باشد کنند و درین سوال و جواب  
 و رد و قدحی که متخاصمین کنند یکدیگر نه بپسندند و با هم مواجهه نشوند نه در عدالت  
 و نه در جاهای دیگر معرفت و کیل نوشته هر یک بدیگری رسد تا منجر بغیظ و فساد  
 نشود و اگر یکی یا هر دو را شاہد ضرور شود در آن سوال یا جواب درج کند و نام  
 شاہد را بنویسد و کیل از عدالت کاغذی بشاہد بنویسد بمر عدالت که فلان کس ترا  
 شاہد خواسته است باید که هر روزه چند ساعتی روز بعد از عدالت عالیہ حاضر شود  
 تا هر چه سوال رود جواب گوئی و آن کاغذ را سفینہ گویند بعد از رسیدن آن کاغذ  
 بشاہد اگر بکیر و حاضر نشود پیکر او بکیر و پیر از و جریمہ گیرند و شاہد را قسم دهند  
 و مراتب را از سوال کنند و عدالت داد و ملحوظ ندارند هر چه گوید بنویسند  
 بعد از دو سه روز اعماد کنند تا صدق و کذب و دست معلوم شود و درین امور  
 کتبخ کاوی کنند و عظیم وقت نمایند و هر جزئی مقدمه را طول دهند و از متخاصمین  
 و کیل و کونسلے هر روزه هر قدر توانند اخذ کنند و کلکتہ دیدم کہ بر مرغی دو کس را  
 نزاع شد بعد از رجوع کردند دو سال طول کشید و از هر یک از متخاصمین بیست و شش  
 هزار روپیہ خرج شد و بجانی نرسید گویند مصلحت درین کار با اینست کہ مردم  
 با خود قضا یا را انفضال کنند و ازین نوع آسان بعد از رجوع نکنند  
 و متخاصمین اگر بر یک مذہب باشند بہمان مذہب حکم کنند و اگر یکی عیسوی

طریقہ طلبیہ شاہ

رفع قضا یا سبب  
 فرق مختلفہ

باشد و دیگری از قوم دیگر بطریقه عیسوی انفصال نمایند و سینه مسلمانان  
 و فرق دیگر غیر از نساری بطریقه حنفی اجرا احکام کنند اکثری از کتب فقه سنت  
 رجاعت از سیرا بانگریزی ترجمه کرده اند و نز و قضاة میمانند تا در احکام بر بصیرت  
 باشند و بعد از انفصال مقدم هر کس بر باطل باشد خرج طرف ثانی را نیز از و گیرند  
 و گاه هست که دوسه مضاعف و تجاوز از آنچه مدعی میخواست بر مدعی <sup>علیه</sup>  
 و اگر احیاناً طرف باطل از دادن آنچه بر او ثابت شده است عاجز آید یا اغماض کند  
 بدستور او را تمیز نمایند و قضاة را ضرور نیست که بر طبق مذسب یا بطریقه  
 قضاة سلامت حکم کنند گاه هست که بطریقه عقل بقسمی که مناسب دانند  
 فتوی دهند کسی را بر ایشان حرفی نیست آرسه اگر متخاصمین یا احدی با حکم ایشان  
 راضی نشوند و گویند که بعدالت دیگر روییم مختار اند از محکهای جزو که ذکر آن گذشت  
 بعدالت کبر که بتسیرم کورت موسوم و در آن و در آن است روند و در آنجا اکثر  
 موافق خاطر خواه نشود و بگورن و اصحاب شوری که مجمع کثیر از اعظم اند رجوع  
 آورند ایشان نیز بد آنچه دانند فتوی دهند باین هم اگر راضی نشوند مقدمات را  
 نوشته بعدالت انگلستان فرستند و بدان هم اگر گفتا کنند بپادشاه  
 اصحاب شوری که ذکر آن گذشت و باین منتهی موسوم است رجوع آورند و در  
 تغییر و تبدیل راه نیست هر چه فتوی دهند چنان شود و گاه باشد که یک مقدم <sup>بشکون را مهله روزن آید کند</sup>

نسی سال و متجاوز انفصال نشود و از متخاضمین بورش ایشان رسد و بجان حالت  
 روز اول باشد و مکرر شد و هست که مدعی و مدعی علیه هر دو از ارباب اول  
 و صاحب سرمایه خطیر بوده اند و از اخراجات عدالت هر دو گدا شده اند  
 که قدرت بر خرج بومیه نمانده است آنوقت از لجاج باز آمده اند و مقدمه  
 همان انفصال نمانده مانده است بنام ایزد خسرو عادل کسری انوشیروان  
 که از این سلسله کرده بردار و و از زنجیر عدل خویش شرمزده و منفعل  
 گردد در ماهی سه روز قضاة رخت سپاه پوشند و بهیأتی عجیب  
 خود را بیاریند و در آن سه روز اجزای حدود و سیاست برگزگان کنند  
 از قتل و اخراج البلد و حبس غیر هم هر چه مصلحت دانند و دیگر از بناهای تازه یکی  
 اینست که در تمام قلمرو از بلدان عظیم و دیهات بزرگ که چاک اول بنحوی که  
 معمول عالم است شهر بارها بمحلات تقسیم کرده اند و خانها را هر محله را  
 نوشته اند و هر کس بر سر سرای خود بالاس دروازه قطعه سنگی نصب  
 و بران نام خود و آن محله و کاری منصبی که دارد و عدد آن را که خانه چندم است  
 ازان محله نگاشته است و بر سر هر محله برگزگان گاه سنگی بزرگ منصوب است  
 که در آن اسامی خانها را با عددی که دارند نوشته اند تا اگر کسی  
 نابلد و بیگانه بشهر و آید بر بصیرت باشد و از جانب پادشاه در هر محله

وضع بنامی محلات  
 و خانها

و آنگاه عدت رعایا  
 و بر آید در کل قلمرو

از محلات و قریه از دیهات یک کس نویسنده معین است که ولادت  
 و کدخدائی و وفات مردم آن محله را بقید تاریخ ضبط کند تا بر پادشاه و صاحب  
 ملک اعظم هر وقت بخواهند معلوم شود که در قلمرو چه قدر مرد و زن موجود است  
 و هر کدام چه سن اند و اگر و بانی یا آفتی رسد و مردم تلف شوند بدانند چه قدر آدم  
 مرده است و این از اوضاع پسندیده است و نیز بسبب سعادت شهر و آبادی  
 بی حد و مرکه در اکثری از بلدان فرنگ است بجهت سهولت و آسانی  
 بر گذران سپان سوار می و سوار یها سے دیگر و مردمان پیاده اجوره کار جا بجا  
 ایستاده اند تا اگر کسی بخواهد بجائے رود و از خود سوار می ندارد یا بخواهد  
 بسرعت رود و سوار یها را اجرت معین است از محله خود سوار شود تا محله دیگر  
 و در اینجا از مردم آن محله سوار می گیرد و همچنین بطریق دیگر تا هر جا که خواهد رود  
 و اگر کار می داشته باشد از خانه خود رفته نویسد و بدست سیکه از  
 پیادگان که در آن محله ایستاده اند دهد و دست بدست تا بهر خانه و  
 نزد هر کس که معین است و فته رسانند و جواب هم بدین دستور باورسد و بعد  
 از آنکه از انتظام امور سلطنت قوانین ریاست و معیشت و تدبیر مدین حکما  
 آسودگی بهم رسد بفرقی تحقیق حقایق اشیاء و سیاحت برو و بخر و تجزیه مالک بعید  
 افتادند نخستین کسی که بسنگ مقناطیس رسید و نجاصیت آن علم بهم رسانید

حکیم دانشمند باهوش مستر کلمبوس بود و بی مردم جزیره العرب و بلغت عربی  
 و نامی آنست مردم فرنگ عالم و صاحب عزم بلند بود و موجود فنون ریاضی و هندسی  
 بطریقه فرنگ اوست از مقناطیس قطب نام ساخت و بجہات عالم الہی یافت  
 کہ در روشنی و تاریکی روز یا شب در دریای خشکی بر سمت کہ خواستہ باشد  
 رود و جہاز باین دستگاہ و سبب باین بخو کہ رواج دارد از نتایج افکار  
 آن وحید عصر است کفر نفس آبادی سمت جنوب کردہ از سلاطین عصر  
 است و او کرد کہ گفت او اعتنا نکرد و اکثر سے بخت عقل منسوب نمودند  
 و او بچنان بر عزم خود اصرار داشت نزد پادشاہ اسپینبول کہ در آن زمان  
 زنی باهوش و رای بود رفت و مافی اضمیر خود را عرضہ و از ویار سے خواست  
 ملکہ باد او برخواستہ سہ جہاز بزرگ مشحون باذوقہ و وسالہ و مردم خدمت  
 بجهت او ترتیب داد او بر جہاز سوار شدہ بقیہ در یکشتی راند و او اول  
 کسے است کہ باین امر اقدام نمود خدمت و کارکنان جہازات کہ ناگاہ خود را  
 در آن بحر ذخار و دراز خشکی و کنار و ماندہ و گرفتار دیدند و در مہم از نظام  
 کشتی مرگ را عاجل و فاجع رواج را در مقابل مشاہدہ می نمودند بقصد  
 ہلاک حکیم عازم شدہ نداد حکیمانہ بایشان گفت کہ در بودن من امید نباشتہ  
 ہست و در قیامی من سببہ شبہ احد سے از شمار زندہ بساحل نہیں بہترین است

پیدا کردن ارض جدید  
 کہ مسیحی با مرگ است

انجست که چندی صبر نماند تا حق جل و علا ازین بلا نجات دهد ایشان نیز قبول  
 کرده اطاعت نمودند یکسال و کسری روز و نقطه جنوب کشتی را اندر وزی  
 رنگ آب تغییر هم رسد حکیم همراه ایشان را برسیدن ساحل فرود داد و بعد  
 از سه چهار روز بجزیره از امریکا که مدین زمان پینوله استهار داروید  
 مردم انجزیره از دیدن جهاز زخم کرده روزی بگسل و همیشه فرار نمودند چون  
 در اول ورود بخوی که ضابطه نماند ایان است حکیم چند توبی متضمن حسین  
 پند سلامت خالی کرده بود و مردم دیده بودند جهاز را جانور آبی آتش  
 نشان تصور و چنان پنداشتند که غضب آسمانی بر ایشان نازل شده است  
 حکیم با اشاره و ایما بدالت مردم پر و خسته همه را مطمئن خاطر نمود و عا که بکلی  
 از جان خود اطمینان بهم رسانند با مردم جهاز آمیزش نموده آنقدر  
 ندر و جواهر حکیم و مردمان او دادند که چشم از بکلی جواهر اکین و سطا یا  
 آماشان از نقایس اقمشه آند تار پر بار و سنگین کردید بفرنگ بکشند  
 و آنچه جواهر نقایس را بلکه شکش نمودند او باغراض حکیم کوشیده بر آب  
 بنده و دجات سینه از بند سرفرازی داد و بار دیگر حکیم هفتده جهاز جنگی با خود  
 برداشته بران مملکت را اند و تمام امریکای جنوبی را بجمعه ملکه مستخر نمود و باز  
 بفرنگ برگشت بعد از چندی بخوی که ضابطه و نیا داران است روسا ملکه را

از تقرب او و یک حد بجزش آمده او را با دعا سرور بی سعایت نمودند  
 حکم بحبس او رفت و هم در آن محبس و شد که بدگذشت در عهد او و بعد از  
 امر جهاز رانی و هوس و تسخیر ممالک بعیده عالم خاصه ارض جدید مملکت  
 هند وستان از کریمان خاطر تمامی سلاطین فزنگ سر بر زوایا با طرف  
 عالم نمود که کما تفسیر جبراد منتشس متفرق گردیدند و هر کس بقدر  
 حوصله بهت مقداری از ممالک بعیده را بقتضی آوردند و بجهت تجارت  
 و جلب منفعت وضع کنسپی در تمامی آن دیار شیوع یافت و آن در غایت  
 جماعت است و در اصطلاح عبارت از فراهم آمدن جمعی از ارباب است  
 که بر کدام هر قدر سرمایه که دارند بر رو هم گذارند و با طرف عالم تجارت کنند  
 و منافعی که حاصل آید موافق رس الما تقسیم کنند و از تجارت ترقی نموده بخت  
 خود تسخیر ممالک کنند و هر مملکتی را که مسخر نمایند چیزی بوضع پیشکش پادشاه دهند  
 چنانکه کشور هند وستان تسخیر کرده بکنسپی انگریز و پادشاه را بآن رجوعی  
 سالی سی هشتاد و یک روپیه بسر کار پادشاه دهند بوجب قرار نامه که روز  
 اول بخزینة شاه سپرده اند و هر قدر دیگر که بعمل آید مال کنسپی است که در  
 با هم تقسیم کنند و درین جزو زمان داخل هند وستان بعد از وضع خرج سیه  
 که همیشه در تمام قلم و بقدر یک لک سواره و پیاده نوکر اند و بعد از خرج اعظم

در احوال کنسپی

اعظم و روسای انگلیس به سالی بقدر بیت کرد و رعایه سرکار کمپنی و خرج  
 اعظم و سپاه نیز البته بقدر دوسه کرد و میشود و این مراتب بر پادشاه و امرا  
 پادشاهی معلوم اند نظر بقوائینی که دارند چیزی نیکویند و چنین است کمپنی  
 ارض جدید که او غیر از کمپنی هند و ستانست چیزی قلیل بسرکارشاهی  
 دهند و باقی را خود متصرف شوند و پادشاه را در مملکت کمپنی اینقدر دخلت  
 که کورنر و سه کس دیگر که بکونسلیان عظام هشتمار و در اجرای امور با کورنر  
 شریک و صاحب اقتدار اند و چهار کس قضاة عالی درجات عدالت که  
 ذکر ایشان گذشت از حضورشاهی معین شوند هرگاه کمپنی نخواهد از این  
 یکی یا زیاده استعدا کند تا از حضورشاهی معین شوند و عزل ایجاب نیز  
 با پادشاه است او را در عزل و نصب این اشخاص که بمنزله نوکرانند  
 اختیاری نیست و در این تازکی حکما چنین مقرر کرده اند که احدی از کارکنان  
 را عزل کنند و بهر خدشی که مامور کنند در فرمان او بر نکارند که از این جهت  
 ترا عزلی نیست مالم که خود استعدا نکنی و چنین است حال اکابر و ادا  
 از کورنر تا نویسنده جزو بی که دارند هر یک بذاته مشغول اند و تارود  
 که خود استعفان تو بسنداران خدمت معزول نشوند و اگر کورنر بخواهد یکی از  
 کارکنان را بسبب معزول کند یکی از کونسلیان عظام و جریو کوید که بقلان

معزول نشدن احدی

از خدمتی که دارد



بگو با بویس که از این خدمت استغفا و هدیه که برون او در وقت باین کار است  
 نیست آن کونسل با و میگوید یا مینویسد و استغفا نوشته میگذرانند و خود را  
 معزول میازد و این هم بر او روشن است که بخدمتی دیگر مثل این یا بهتر از  
 مامور خواهد شد و در هر کاری آنقدر واجب دهند که کارکن را سیری آید تا از زوری  
 و خیانت مصون باشد و اگر با اینحال از کسی زوری بیثبات رسید در سفایین هم  
 او را به بی رحمی نکارند و از نوکری عزل نمایند و در وفات ترثیت نمایند که فلان  
 کس لایق خدمت نیست او تا زنده است خدمت نباید و اگر خیانتی عظیم از او  
 سرزوده باشد مانند اینکه مال کمپنی را برداشته بملکی دیگر برود او را  
 نیز از نوکری عزل کنند و دیگر نسل صاحب خدمت نشوند و از قریب  
 سرکار کمپنی و سایر مردم قزق است وضع را و سود که بغایت بدان  
 مشغوف اند و بر اسلامیان طعن زنند که چگونه این قانون را از میان برداشته  
 و آن چنانست که زراحدی نرود و بگیری بگیرد و زمانند و اگر از آن سود بگیرند  
 و ازین خوف قرض دارند و در طلبکار را او ادا کند و آنچه در سرکار کمپنی هست  
 این است که هرگز از ری باشد و نخواهد بجز سرکار کمپنی بسیار و جمعی همینه اینکارین  
 نزد ایشان رفته زرا بسیار و انجاعت تمسکی بهر کمپنی و شهادت کوز نرو  
 کونسلها عظام با و دهند با همضمین که سود فلان مبلغ زرا تا بیخ امر و که چند ماه

ماه فلان و سینه فلان عیسوی است صدر کشتش با پشت هر چه مقرر شود سال  
 بسال بکسی که این تشک در دست او باشد از سر کار کسبی رسانیده خواهد شد و دیگر  
 اهم صاحب زر و در آن نیست و در گوشه آن عددی مرقوم است که این تشک  
 چندم است و بجا غذای بسیار نازک نویسد که نزد او نماند و اگر آن کاغذ را  
 از مالک کسی بدزد یا کم شود بدست هر کس که افتاد او را از کارکنان آن کار  
 سو و را بلا عذر گیر و مگر اینکه مالک بعد از زودی یا کم شدن آن نزد آن جماعت  
 رود و اظهار نماید که تشکی از من موخ بتاریخ فلان و عدد فلانی بدزدی  
 رفته یا کم شده است کسی که به جهت گرفتن بود آنرا بیاورد و مرا خبر کنید آن  
 کاغذ که بایشان رسد او را مطلع کند و سو و را با آورنده دهد باید که مالک بعد از  
 عیالیه عرض نماید اگر با ثبات رسید که مال اوست بعارضه که به جهت اثبات آن  
 معین کرده اند از آن گرفته باین رو کنند و الا مال اوست دیگر از او پرسند که  
 تو از کجا آورده و اگر اچنانا آن تشک در کشتی باشد و غرق شود یا بسوزد یا پاره گردد  
 که از آن چیزی نماند آن نزد بخت و هرگز به اصل و نه سود عاید نکرد  
 اگر همه ویره نزد بزرگوار داده باشد و امر در آن کاغذ تلف شود و بر همه کارکنان  
 روشن باشد که این شخص ویره و این مبلغ زرد داده است مفید فائده نیست  
 مگر اینکه موافق شرع با ثبات رساند آنوقت کاغذی دیگر آید و بهر دو آن تشک را

ستی نیکت خوانند یعنی تمسک زر با سود و زری که بسرکار کمپنی داخل شد  
 تمسک داد و دیگر از و بعل نیاید اصل آن نزد او بماند و سود و بهره اگر مالک را  
 احتیاج افتد در بازار چیزی جزئی کم کند و تمسک را بفروشد مشتری آن  
 بسیار است و سود و رسالی صدراشش و هشت مقرر است که هنگام احتیاج  
 که جنگی یا امری بزرگ اتفاق افتد تا دو و از ده هم دهند و این قرض را که سود  
 زیاده است بعد از آن مهم زود او کنند ازین قسم تمسک نگذارند و عجب است که  
 پادشاه نیز از مردم زر بقرض گیرد و سود و بهره و صدرا چهار یا پنج سود پادشاه  
 است چه او را معتبرتر از کمپنی دانند و جمعی دیگر در انگلستان که زر از مردم بقرض  
 گیرند و صدرا سه سود دهند و تمسک بنام رعایا و ملک بسپارند و این فرقه  
 از پادشاه و کمپنی هر دو معتبرتر گویند و چنین بیان کنند که تا این پنج من انگلستان  
 و این رعایا هستند این زر تلف نشود و بدمه رعایا است که سود دهند و از  
 سال است که در کلته کاغذی و یکری و اج یافته است که آنرا نوت گویند و  
 آن چنانست که مردم سپاهی که ماه بماه مواجب میخواهند و مردمی که مطالبات  
 دیگر دارند هر یک بقدر طلب او کاغذی دهند باین مضمون که کارکنان  
 کمپنی متعینه نوت کسی که این رقعہ را آورد و مسلطی که در آن مرقوم است با و  
 رسانند رقعہ را بستانند و در این سودی مندرج نیست آن شخص هر وقت

به وقت آن کاغذ را نزد آن مردم بر و بید رنگ با و زر رسانند و حکمت در آن  
 نیست که مردم تا کی فی الفور آن کاغذات را سپرده زیر بگیرند بعد از آنکه همه  
 کس را خاطر جمعی بهم رسیده که هر گاه نخواسته باشد زر موجود است آن کاغذ  
 حکم زر بهم رساند و همان را مردم نگاه دارند و چنان شد در نزد مردم <sup>خط</sup> مسال  
 آن کاغذ جمع است و طرفه تر نیست که یک زرداوه و ستی فیکت گرفته است  
 سو دیکساله هر گاه بخوابد کاغذ نوٹ با و دهند و چنان آن زر نزد ایشان  
 باقی و در دست عامه ظایق بجز کاغذ پارهای چند چیزی نیست و این سبب <sup>ش</sup>  
 معاملی است که اهانم وار با با مقدار را آنقدر اعتبار بهم رسیده است که نامی  
 مردم اموال خود را با ایشان سپارند و بکاغذ پارهای را ضعی شوند بعد یکم در واد <sup>ن</sup>  
 زر و گرفتن کاغذ یکی بر و دیگری سبقت جوید با اینکه مردم نکاله و دهند و شمار  
 نیکو بود است که اگر این بساطی که در نکاله و چیده اند بر چیده شود و دنیا کار این  
 اموال عاید احدی نگردد و همین پارهای کاغذ خواهند ماند بقدر نه که روز عایا  
 نزد کمپنی است که سو مید هانزیکی از کورنران مستر جان شورشندیم که میگفت  
 انگلستان پادشاه و کمپنی و رعایا آنقدر مقروض اند که اگر خاک و گل آن  
 سرزمین طلا شود و معا دله باعث عشر عشیر آن نکند و این همه سبب خوشن <sup>ن</sup>  
 و راست معاملی است که بدالالت و تربیت حکما ما را بهم رسیده است انتهی کلام

و بی فی غایه المتاننه و چون امر جہاز و بنای تجارت و تسخیر ممالک بان وراج  
 گزنت حکما و بدند کہ در تجارت دریا منفعت بسیار و مضرت آن نیز بشمار است  
 مردم بطلب طلب منافع تمامی اموال خود را بار کنند و ہر گاہ یکی آفتی رسید جمعی  
 ہمدست و محتاج بلکہ سایل یکف شوند بنای ہمدارانند کہ جمع از دولت مند  
 اموال خود را بجا کنند و با ہم شریک شوند کسی کہ بر جہاز چیزی بار نماید نزد  
 جماعت رود و اظهار نمایند کہ من این مبلغ را بفلان جہاز بار کرده ام و آن  
 بفلان بند رود و جماعت وقت را میند کہ اوضاع دریا بچہ نحوہست از آن قرار  
 از و طلب کنند بیش و کم آن بر قریب و بعد مسافت و ہنیت و اعتنا شش ہفت  
 ہر چہ عین شد آن زر را از نقد گیرند و با و کاغذی دہند بخط و ہر تہلی کہ  
 خطر این مبلغ مال از فلان شخص کہ بر فلان جہاز بار کرده است نام جہاز  
 و ما خدا را ہر دو نویسند از این لشکر کا و تالشکر گاہ آن بند را ز غرق و حرق  
 و غارت سلطانی و غیر ما بدمہ ما است و ہر گاہ آفتی رسد بعد از انقضای  
 شش ماہ از رسیدن خبر یا نیجا ما آن زر را با زری کہ در ہمای ہر اندو کردیم  
 صد پانچ از ہمکی بچہ اخراجات برداشتہ باقی را بلا عذر با و میرسانیم و چنان  
 کنند بعد از آنکہ خبر تحقیق پوست و شش ماہ از آن گذشت صاحب مال در  
 عداقت قسم دہند کہ در ابتدا و روق نلفتہ باشد انکاہ صد پانچ از او کا ستہ نام

زر را با و دهند گویند در این فواید بسیار است در صورت سلامتی صبا بال را  
 نفع کمتر شود و در صورت خطر سرمایه او باقی ماند و اصحاب بیمه چهار بسیار  
 را بیمه کنند و عادت الله سلامتی مسافری بر و بجز عالم جاری است و عادت  
 سلامتی همه جهازات نفع بسیاری عاید ایشان شود و اگر یکی یاد و تاملت  
 آن مقدار و زیاده با آنها رسیده است و اگر جهازی کم شود و از دست فریفت آن  
 خبر نرسد تا یکسال انتظار آن کشند که از اطراف خبر رسد بعد از یکسال اگر از  
 جانی خبر او نرسد زیرا بالکان رسانند و در هندوستان بنود به تنوع فرنگیان  
 این عمل را نیز کنند و در روخانهای شیرین که کشتیهای کوچک و بار بسیار  
 اجناس هر جانی را بجائی دیگر برند و از خشکی هم نترسند و نمایند همه را بیمه کنند  
 بشرحی که گذشت و نیز از عادات فرنگیانست که سالی دو مرتبه قمار مانند طالع  
 آزمائی کنند و از آن جمعی صاحب مبالغ خطیر زر رشوند و بدیگران ضرر فاش  
 نرسد چند کس این مباشرین کار اند مردم را مطلع کنند و از هر کس چیزی  
 معین گیرند و مردم بطیب خاطر دهند شرح آن بمثال رود تا آسان بهنم  
 در آید از هر واحدی یکصد روپیه گیرند تا از سه هزار کس سصد هزار جمع شود  
 و مباشران آنکار اسامی آن سه هزار کس جدا جدا بر کاغذ پارها نویسند  
 و همه آنها را بوضع مخصوص مثل هم تاه کنند و در صندوقی گذارند و آن

قمار بازی مردم  
 فرنگ

زر را بچند حصه مختلف تقسیم کنند و هر حصه را بکاغذی نوینند در یکی هشتاد  
 هزار و در چهار بهی یکی بیست هزار و در هشت بهر کدام ده هزار و در یکصد و  
 بهی یکی پانصد و پیه نویسنده که سیصد هزار و پیه را در یکصد و سی سه کاغذ  
 متبذیع سازند و در هزار و هشتصد و شصت و هفت کاغذ سفید ساده با آنها  
 مخلوط کنند و همه را بهمان وضع بدون یکسر موافقت تا ه کنند که تیزتر کاغذ  
 ساده و کاغذ زرشود و در صد و بیست و یک دیگر گذارند چنانکه در یکصد و بیست و یک  
 رقعه اسامی مردم و در صد و بیست و یک دیگر یکصد و سی و سه رقعه زر و در هزار  
 و هشتصد و شصت و هفت کاغذ حلوا که اینها تیزتر سه هزار شوند گذارند گشته شد  
 انگاه مجلسی عظیم منعقد سازند و آن دو صد و بیست و یک رقعه بیست و یک از بیم  
 دور گذارند و در طفل عاری از تمیز را آورند و بهر یک را بر یکصد و بیست و یک کاغذ  
 کنند آن دو طفل بهر یک صد و بیست و یک رقعه بر آرد و بیست  
 اسامی آن کار دهد هر کرا کوکب طالع صاعد و بخت بلند مساعد باشد یکی +  
 از آن رقعهای زربانام او بر آید و آنکه با طالع از همه قوی تر باشد آن کاغذ  
 هشتاد هزار بقرعه او افتد و بخت غنودگان را کاغذ ساده بر آید که حلوای  
 آنرا و بکیران خورده و کاغذ را بدست او داده باشند بنام هر کس که زرب آید  
 همان کاغذ را فوراً بدست او دهند و به تحویلدار که باز در آن مجلس نشسته است

نشسته است حواله کند آن شخص بمقاد فاما من اوقی کتابه بمینم فیقول  
 ها و هرا قرا و کتابیه بهر یک از حصه کاغذ خود را بنماید و آنچه را از تحویل  
 گرفته شده و مان بجا خود بر کرد و در این بازی تا دو از ده لک روپیه هم  
 رسد و بانواع مختلفه تقسیم کنند و گاه باشد که مردم دولت مند از راه  
 طمع و هوس بیت رقعہ نویسند شاید که با یکی از آنها کاغذ بر آید و از این قبیل است  
 هر گاه کسی را چیزی باشد که بخواهد بفروشد و مشتری دو چاره کند و کس یا بیشتر  
 جمع شوند و قیمت آنرا مساوی قسمت کنند و هر کس حصه خود را بمالک  
 و نام خریداران را در ده رقعہ نویسند و در ظرفی بسته نگه دارند و نام آن  
 کالا را در یک کاغذ نویسند و نه کاغذ دیگر سفید ساده بهمان وضع تا ده کرده  
 با آن کاغذ که در آن نام جنس مرقوم است در ظرفی دیگر گذارند و دو تا و تا  
 از دو طرف بر آرنند با نام هر کس که آن رقعہ بر آید مال اوست و گاه هست که  
 فروشنده خود هم حصه دهد و بنام او بر آید و باز با او بر کرد اما کارکنان و  
 مباشران آن بازی بزرگ را شرط است که از آنها کسی حصه نگیرد و صدرا  
 پنج حق السعی بآنها رسد و خود در بازی شریک نیند و در این امور اتفاق را  
 بدخلی عظیم است بسیاری از مردم اند که تمام عمر این بازی را کرده اند و مدام باختند  
 و یک بانغ را که چهل هزار روپیه قیمت آن بود مالک آن از عنسرت باین وضع فرو



و خود نیز حصه گرفت و بنام او برآمد و چهار مرتبه این عمل مکرر شد هر بار بنام  
 مالک افتاد و در کلته خانه عالی که بهای آن بصد هزار روپیه رسیده بود باین  
 قسم بفرودش میرسد دو بیست کس مجتمع شد و هر یک پانصد روپیه داده بود  
 اندر آنجمله یکی از قزلباشیه ایرانی بود در وقت کاغذ بر آوردن او را اضطراب  
 دست داده پانصد روپیه خود که در نظر او رفته بود تا سف میخورد یکی از آنجمله که  
 در آن مجمع سیر میکرد با او برخورد و از سبب اضطراب او پرسید او بیان نمود  
 که ما این کار را انکرده ایم و مرا برز خود افسوس است آن بیدار بخت ترها  
 از حیب خود پانصد روپیه بر آورد و با داد و بمباشران آن کار گفت که حصه  
 این شخص را من ازو خریدم و آنها همچنان مشغول بر آوردن بودند بعد از  
 دو ساعت خانه بنام آن قزلباشش برآمد و بان انکر نیز که خریده بود رسید  
 اگر هر یک ازین کارها را صورت شرعی بود از او ضاع پسندیده می نمود  
 و در معاملات و بیع و شراکتها در قیمت را جایز نداشتند بهای هر چیزی را معین  
 کنند و بران نویسند یا در رقعہ نوشته از ان بیا و نیز مشتری جنس را بنام  
 را خواند بخوابد بگیرد و نخواهد چیزی نکوید و کا کین عظیمه مشحون بنفایس عالم ناشی  
 الا نفس و تلذالاعین در هر شهری بیرون از اندازه قیاس است و همه در  
 شیشه خانهای مقفل گذاشته اند تا در نظر آیند و دست کسی بآنها نرسد مردم